

## مبانی نظری تداوم ناتو پس از جنگ سرد

حسین سلیمی<sup>۱</sup>

استاد روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی

حسن عیوض زاده

دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی

(تاریخ دریافت ۹۵/۵/۳ - تاریخ تصویب ۹۵/۹/۲)

### چکیده

شکل گیری و تداوم سازمان آتلانتیک شمالی «ناتو» در دوره جنگ سرد، به ویژه پس از پایان جنگ سرد، یکی از موضوع های اساسی و در عین حال بحث برانگیز در نزد محققان رشته روابط بین الملل محسوب می شود. تبیین علل شکل گیری و تداوم این سازمان که در قالب سه نظریه پراستفاده درباره روابط بین الملل یعنی واقع گرایی «اعم از کلاسیک و جدید»، لیبرالیسم «کلاسیک و جدید» و سازه-انگاری اجتماعی در جریان بود، به گونه های متفاوتی شکل گرفته است. این مقاله ضمن بررسی قدرت تبیین هر سه جریان نظری، درصدد ارائه یک چهارچوب نظری تلفیقی است که قادر به توضیح کارآمدتری از تداوم ناتو به ویژه پس از جنگ سرد می باشد.

بر مبنای چهارچوب تلفیقی، در تحلیل چرایی تداوم و توسعه این سازمان هم، بایستی به عوامل سطح تحلیل کلان مانند: ساختار آنارشیک نظام بین الملل، قطبیت نظام بین الملل، نقش قدرت های بزرگ در این نظام و جایگاه نهادهای بین المللی توجه کرد و هم به عوامل و نیروهای درونی و سیاست های داخلی در فرایند شکل گیری و تداوم اتحادیه هایی چون ناتو پرداخت. در عین حال باید پدیده های ذهنی و عوامل مادی را در کنار هم سنجید و به همراه هم تأثیر آنها را مورد بررسی قرار داد. در این نوع تبیین، عوامل مختلف در سطوح گوناگون برای

فهم روند تداوم ناتو مورد توجه قرار می گیرند. در نهایت، در تبیین این مسأله به نقش و جایگاه هویت به ویژه فرایند هویت‌سازی که براساس آن هویت غربی با برداشت و تفسیری خاص از ارزش‌های دموکراتیک در مقابل هویت‌های غیرغربی با انگاره‌ها و ارزش‌هایی متفاوت، مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع این دوگانگی هویتی به عامل تداوم سازمان‌هایی مانند ناتو منجر می‌شود که هدف آن، حفظ هویت برساخته شده در مقابل دگر هویتی است.

**واژه های کلیدی:** نظریه روابط بین‌الملل، اتحادیه ها، تداوم ناتو، جهان پساجنگ سرد.

### مقدمه

در عصر نوینی که تقابل‌های سنتی میان بلوک‌بندی‌های نظامی قدرت از میان رفته است، حیات سازمان‌هایی مانند پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو» از معماهای جدی در حوزه نظری روابط بین‌الملل است. از این رو از مهمترین پرسش‌های مطرح در عرصه‌های جهانی این است که چه عواملی موجب تداوم اتحادیه‌هایی چون ناتو در دوران پس از پایان جنگ سرد بوده‌اند؟ درون چهارچوب‌های گوناگون نظری این پدیده چگونه فهمیده شده است؟ و کدام یک از نظریات روابط بین‌الملل بیشتر قادر به تبیین روند تداوم ناتو پس از پایان جنگ سرد هستند؟ آیا اصولاً با توسل به یک نظریه، می‌توان علل تداوم ناتو را تبیین کرد. در پاسخ به پرسش‌های فوق، ابتدا بایستی ماهیت و جایگاه اتحادیه‌ها در نظریات روابط بین‌الملل را بررسی و سپس تبیین هر یک از آنها نسبت به مسأله علل تداوم ناتو پس از پایان جنگ سرد را مورد ارزیابی قرار داد و سپس این پدیده مسأله‌ساز را مورد فهم قرار داد.

### ۱. نظریه واقع‌گرایی، اتحادیه‌ها و ناتو

#### ۱.۱. واقع‌گرایی و فهم اتحادیه‌ها

بر اساس اصول واقع‌گرایی، هدف دولت‌ها از ایجاد «اتحادیه‌ها»<sup>۱</sup>، تعقیب و افزایش قدرت نسبی خود نسبت به دولت‌های دیگر در محیطی آنارشیک می‌باشد. بر مبنای این رویکرد در چنین محیطی هیچ دولتی نسبت به نیت سایر دولت‌ها مطمئن نیست و قطعیتی در مورد اهداف و مقاصد آنها ندارد، این مسأله موجب ظهور «معمای امنیتی»<sup>۲</sup> می‌گردد. عضویت در اتحادیه‌های عمدتاً نظامی می‌تواند پاسخی به معمای امنیتی باشد، از سوی دیگر شکل‌گیری اتحادیه‌ها موجب حفظ «موازنه قدرت»<sup>۳</sup> درون نظام بین‌الملل می‌گردد؛ در چنین نظامی، دولت مهاجم با اتحادیه‌ای از مخالفین مواجه می‌شود که اراده لازم برای ممانعت از سیاست‌های تهاجمی وی را دارند (Burton, 2012: 14)، البته ایجاد اتحادیه جهت موازنه قدرت در مقابل

<sup>۱</sup> - Alliances

<sup>۲</sup> - Security Dilemma

<sup>۳</sup> - Balance of Power.

دولت هژمونیک و یا دولت تهاجمی، تنها یکی از اشکال پاسخ به معمای امنیتی در نظام بین-الملل آنارشیک است.

نوع دیگر شکل‌گیری اتحادیه‌ها، زمانی است که دولت‌ها از ترس و تهدید تجاوز دولت دیگر با هم متحد شوند. در واقع در این حالت، دولت‌ها با الحاق به یک دولت مهاجم و یا یک قدرت در حال ظهور درصدد جلوگیری از شروع جنگ از سوی دولت مهاجم می‌آیند. در چنین شرایطی، دولت‌هایی که با دولت مهاجم متحد شده‌اند از حمله وی مصون مانده و در بسیاری از مواقع در پیروزی‌های این دولت و دستاوردهای سرزمینی و منابع اقتصادی آن سهم خواهد شد (Walt, 1990: 27). بنابراین، موازنه، الزاماً در پاسخ افزایش قدرت یک دولت در نظام بین‌الملل صورت نمی‌گیرد، بلکه بخشی از آن در پاسخ تهدیدی است که از سوی دولت-ها صورت می‌گیرد؛ با این استدلال، قدرت‌های بزرگ الزاماً موجد تهدید نیستند، بلکه با وجود برخی مؤلفه‌ها یک قدرت متوسط هم ممکن است به یک دولت تهدیدکننده تبدیل شود. استفن والت، این مؤلفه‌ها را در چهار خصیصه مورد توجه قرار می‌دهد که با ترکیب آنها، یک دولت تهدیدگر ایجاد می‌شود: قدرت نسبی، هم‌جواری جغرافیایی، توانمندی‌های تهاجمی و نیات تهاجمی. به زعم والت، دولت‌های آلمان هیتلری و اتحاد جماهیر شوروی این ویژگی‌ها را داشتند و از این حیث هم تهدیدگر، هم توسعه‌طلب و هم تجدیدنظرخواه بودند (Walt, 1990: 22-2). نتیجه این که تلاش در موازنه قدرت و «موازنه تهدید» از عوامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری اتحادیه‌ها و تداوم آنها محسوب شده و ابزار بالقوه مفیدی برای تحلیل اتحادیه‌های فراملی پس از جنگ جهانی دوم محسوب می‌شوند.

یکی دیگر از عوامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری و تداوم اتحادیه‌ها از منظر واقع‌گرایی، نوع «قطب‌بندی»<sup>۱</sup> در نظام بین‌الملل می‌باشد. به زعم واقع‌گرایان در یک نظام دوقطبی، اتحادیه‌ها بیشتر از نظام‌های «چندقطبی»<sup>۲</sup> و تک‌قطبی دوام می‌آورد و توسعه می‌یابند. جنگ سرد، نمونه‌ای مهم و نتیجه بارز نظام «دوقطبی»<sup>۳</sup> است که در آن دو قدرت بسیار بزرگ، دولت‌های ضعیف‌تر

<sup>۱</sup> - Polarity

<sup>۲</sup> - Multi Polarity

<sup>۳</sup> - Bipolarity

را دور هم جمع کرده بودند؛ در چنین نظامی، دولت قدرتمند به دولت ضعیف نیازی نداشته و بدان‌ها وابسته نمی‌باشند. در مقابل، دولت ضعیف‌تر به خاطر ترس از قدرت‌های قوی‌تر و نیاز به حمایت بیشتر از آنها در مقابل رقبای منطقه‌ای و اعطای پاداش‌های مالی به آنها موجب می‌گردد، وارد اتحاد با دول قدرتمند شوند (Burton, 2012: 25). در چنین نظامی وجود اختلافات داخلی میان اعضاء موجب فروپاشی نظم و موازنه و تزلزل اتحادیه‌ها نخواهد بود؛ نمونه آن را می‌توان در درون اتحادیه ناتو در بحران کانال سوئز مشاهده کرد. ازدید واقع‌گرایان در یک نظام چندقطبی که بیشتر از دو قدرت متعادل وجود دارد امکان پیش‌بینی رفتار دولت‌ها و شکل‌گیری اتحادیه‌ها سخت‌تر می‌باشد و دولت‌های ضعیف‌تر در انتظار مشاهده این مسأله می‌باشند که کدام دولت قوی، رهبری بلوک را بر عهده می‌گیرد و به دلیل عدم قطعیت نیت و رفتار کنش‌گران، تأثیرات سیستمی بر شکل‌گیری اتحادیه‌ها اندک می‌باشد. حالت سوم، نظام تک‌قطبی است؛ در این نظام امکان ایجاد «ائتلاف» علیه قدرت تک‌قطبی و یا تلاش دسته‌جمعی جهت ایجاد جهان چندقطبی به ویژه در زمانی که قدرت تک‌قطبی تهدیدی علیه دولت‌های کوچک‌تر باشد، وجود دارد. (Lacatelia & Testoni, 2009: 348)

عامل دیگر تأثیرگذار در تداوم اتحادیه‌ها، نقش عوامل و انگیزه‌های درونی اعضای اتحادیه‌ها می‌باشد. به زعم واقع‌گرایان بسیاری از اتحادیه‌ها، موافقت‌نامه‌های موقتی محسوب می‌شوند که در پاسخ به تهدید و تجاوز به وجود می‌آیند و با از بین رفتن تجاوز و تهدید، به دلیل فقدان وحدت میان اعضای آنها، از بین می‌روند؛ بنابراین با تغییر محیط خارجی، ممکن است سطوح اختلافات میان اعضاء درباره اولویت‌ها، سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های اعضای اتحادیه‌ها افزایش یابد؛ در نتیجه دول عضو ممکن است در چنین شرایطی رویکرد «ترک» اتحادیه را در پیش گیرند. خروج نظامی فرانسه از ناتو در سال ۱۹۶۰ با تأکید بر استقلال امنیتی و سیاست‌های هسته‌ای این کشور را می‌توان نمونه‌ای از اتخاذ چنین رویکردی تلقی نمود.

عامل دیگر تداوم اتحادیه‌ها به زعم واقع‌گرایان، میزان وابستگی هر یک از اعضاء به یکدیگر در درون اتحادیه‌ها می‌باشد. از این حیث هر اندازه یک دولت به دولت‌های دیگر عضو وابسته‌تر و میزان اعتماد نسبت به یکدیگر بیشتر باشد، ریسک زیادتری را برای حفظ

اتحادیه خواهد پذیرفت (Snyder, 1984: 467)، البته سطح وابستگی اعضا به یکدیگر در درون اتحادیه در طول زمان تغییر می‌یابد و این تغییرات بر تداوم اتحادیه‌ها اثرگذار می‌باشد. در اوایل شکل‌گیری ناتو پس از شروع جنگ سرد دولت‌های اروپائی عضو ناتو احساس وابستگی بیشتری به ایالات متحده آمریکا داشتند و این کشور نیز امنیت اروپای غربی را بیشتر تضمین می‌کرد، با نزدیک شدن به اواخر جنگ سرد و مشخص شدن تقسیم بندی اروپای غربی و شرقی و ظهور جهان سوم و کاهش احتمال حمله شوروی به بلوک غرب و غرب علیه سرزمین‌های شوروی، این وابستگی کمتر گردید. با پایان جنگ سرد نیز میزان وابستگی قدرت‌های اروپائی به آمریکا کمتر شد (Burton, 2012: 30).

البته بسیاری از نظریه‌پردازان، واقع‌گرایی کلاسیک را در تبیین این فرایندها کارآمد نمی‌دانند و به منظور اصلاح این رویکرد، رویکردهای نظری مهمی مانند مکتب کپنهاگ، واقع‌گرایی تهاجمی و واقع‌گرایی تدافعی ظهور یافت. برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک که در شکل‌گیری و تداوم اتحادیه‌ها، تنها به عوامل سطح نظام توجه می‌کرد، رویکردهای جدید، اقدام به بررسی تأثیر و نقش عوامل ذهنی و تأثیر فهم و نوع نگرش کنش‌گران اصلی و نیز سیاست‌های داخلی پرداخته‌اند (Buzan, 1991: 61).

به زعم این مکتب، عواملی مانند بی‌ثباتی‌های داخلی و اختلافات ایدئولوژیک و عقب ماندگی اقتصادی دولت‌ها ممکن است دولت‌های دیگر را مورد تهدید قرار دهند. تروریسم یکی از پدیده‌هایی است که در کنار سایر اشکال خشونت امنیت فردی در درون دولت‌ها و توان دولت‌ها را جهت حفظ امنیت شهروندان با چالش‌های جدی مواجه کرده است. به دلیل اهمیت فرایندهای ذهنی و نظام ایده‌ها در این مکتب، زبان به عنوان مهم‌ترین نظام نمادین و معنایی، تأثیرات ویژه‌ای نه تنها در سیاست خارجی دولت‌ها بلکه در شکل دادن به محیط اجتماعی در عرصه بین‌المللی دارد... از این حیث، زبان دولت‌مردان و عموم مردم که در قالب‌هایی هم چون تفسیر، نمادگرایی، امتناع، انگیزش و ناخودآگاه متجلی می‌شود، در سیاست‌های خارجی تبلور یافته و در ساختارهای مختلف شبیه به موازنه قدرت یا مکانیسم بازار عمل می‌کند (Buzan, 1993: 133-234).

در نظریه «واقع‌گرایی تهاجمی»<sup>۱</sup> که جان میرشایمر بنیان‌گذار آن محسوب می‌شود نظام بین‌الملل، محیطی آنارشیک تصور می‌شود که رقابت قدرت واحدهای درون آن پایان‌ناپذیر بوده و بازندگان این رقابت با احساس ناامنی دائمی مواجه هستند (Mearsheimer, 1993, 67). چنین نظامی، قدرت‌های بزرگ را وادار به افزایش قدرت نسبی خود می‌کند چرا که این اقدام بهترین گزینه برای افزایش امنیت دولت‌ها محسوب می‌شود (Rudloff, 2013: 46).

براساس نگاه واقع‌گرایی تهاجمی، رابطه مستقیمی میان توانمندی اقتصادی دولت‌ها و تمایل به عضویت در اتحادیه‌ها وجود دارد؛ بدین معنی که با افزایش توانمندی اقتصادی قدرت‌های بزرگ، متعاقباً هزینه‌های نظامی افزایش پیدا کرده و تمایل به عضویت در اتحادیه‌ها افزایش خواهد یافت (Rudloff, 2013: 50).

نظام بین‌الملل آنارشیک انگیزه‌های زیادی برای توسعه‌طلبی دولت‌ها فراهم می‌کند. از آنجائی که در این نظام تنها دولت‌های قدرتمند توان بقاء دارند، همه ی دولت‌ها چاره‌ای جز افزایش قدرت خود نسبت به دیگران ندارند. دولت‌ها در هر زمان و مکانی که سودشان بیشتر از هزینه‌هایشان باشد به گسترش نظامی و توسعه قدرت خود دست خواهند زد. افزایش تأسیسات نظامی، دیپلماسی یک‌جانبه و اتخاذ سیاست‌های اقتصادی خارجی سودآراییانه از جمله ابزارهای توسعه‌طلبی این دولت‌ها محسوب می‌شوند (Taliaffero, 2000: 3).

نظریه «واقع‌گرایی تدافعی»<sup>۲</sup> برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک بر این باور است که نظام بین‌الملل آنارشیک تنها در شرایط خاص، انگیزه‌های توسعه‌طلبی را برای دولت‌ها فراهم می‌آورد. معمای امنیتی ناشی از این نظام موجب شده است دولت‌ها نسبت به نیات آینده یکدیگر و «قدرت نسبی» آنها با احتیاط رفتار نمایند (Taliaffero, 2000: 4). از سوی دیگر، نظام بین‌الملل ضرورتاً مولد جنگ و تنش نبوده و راهبردهای دفاعی، بهترین استراتژی جهت حفظ امنیت محسوب می‌شود (Rudloff, 2013: 47)؛ لذا در افزایش تهدید علیه قدرت‌های بزرگ، آنها هزینه‌های نظامی خود را افزایش، از منازعه علیه دولت‌های دیگر بهره‌مند شده و در نهایت تمایل به عضویت در اتحادیه‌ها افزایش خواهد یافت (Rudloff, 2013: 48). یکی از

<sup>۱</sup>- Offensive Realism

<sup>۲</sup>- Defensive Realism

مفروضات بنیادین نظریه واقع گرایی تدافعی، نقش تعدیل کننده های ساختاری از قبیل موازنه تهاجمی/دفاعی، همجواری جغرافیائی و دسترسی به موادخام و مهمتر از همه سیاست داخلی در محدود سازی اثربخشی واکنش دولت ها به محیط بین المللی می باشد ( Taliffero , 2000: 132).

### ۱۰۲. واقع گرایی و تداوم ناتو پس از جنگ سرد

واقع گرایی قائل به وجود رابطه مستقیم میان موازنه قدرت و تهدید، نوع قطبیت نظام بین الملل و پویائی های عوامل داخلی از یک سو و شکل گیری و تداوم اتحادیه ها از سوی دیگر می باشد. درخصوص شکل گیری ناتو و تداوم آن به ویژه پس از پایان جنگ سرد می توان این رابطه را تبیین کرد؛ طبق این رویکرد، دولت ها به خاطر موازنه علیه قدرت قوی تر و یا همکاری با قدرت قوی تر، امنیت خود را افزایش می دهند که البته این مسأله تحت تأثیر ساختار نظام بین الملل است. در دوره جنگ سرد، موازنه علیه قدرت اتحاد جماهیر شوروی به ویژه تلاش در بازگرداندن آلمان به بلوک غرب در تأسیس و تداوم ناتو اهمیت فزاینده ای داشت و سازمان ناتو در مقابل سازمان ورشو ایجاد و تداوم یافت. مسأله دیگری که در این خصوص مورد توجه قرار گرفته است، ترس از حمله و تجاوز قدرت ها ولو قدرت های متوسط و ضعیف و تلاش برای همکاری و اتحاد با آنها جهت خنثی سازی حملات آنها است. تلاش جمهوری های چک، مجارستان و لهستان برای عضویت در ناتو از یک سو با هدف مقابله با مداخله روسیه در امور داخلی آنها و ترس از حمله احتمالی سایر اعضای ناتو به این کشورها از سوی دیگر صورت می گرفت. علاوه بر این، کشورها با عضویت در ناتو درصدد سهم شدن در پیروزی های منازعات آینده بوده اند. (Walt, 1997: 156-179). در دوره پس از جنگ سرد نیز مسأله موازنه علیه روسیه و ترس از حمله سایر اعضای سازمان علیه آنها علت اصلی تداوم ناتو تلقی گردیده است (Burton, 2012: 297).

یکی از مسائل مرتبط با تداوم ناتو نقش نوع همکاری یا تضاد میان اعضاء ناتو می باشد. بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دولت های فرانسه و آلمان صحبت از ایجاد یک نهاد امنیتی فراتر از نظارت ناتو و متفاوت از آن از سوی دولت های اروپایی را مطرح نمودند، ولی دولت بوش اول با تصویب نشست سران رم در سال ۱۹۹۱، دولت های عضو ناتو



را وادار کرد که به ناتو متعهد شده و افزایش توانمندی‌های اروپا بایستی در خدمت سازمان ناتو باشد. تلاش آمریکا مانع از انشقاق میان اعضاء گردید و همکاری میان اعضاء به ویژه در حوزه تسلیحات هسته‌ای را تقویت کرد. (Burton, 2012: 2 & 8). بحران بوسنی نمونه بارزی در این زمینه است. در این بحران، در مرحله اول دولت آمریکا اعلام نمود که موضوع کاملاً اروپایی است و به ایالات متحده آمریکا ارتباطی ندارد، این مسئله اعضای اروپایی ناتو را تحت تأثیر قرار داد، ولی دولت کلینتون در ادامه، تعهد خود را به ناتو تجدید کرد و نقش این کشور در نزاع علیه صرب‌ها را تقویت نمود، حتی فرانسه که با حضور و نفوذ فزاینده آمریکا در ناتو مخالفت می‌کرد در این بحران به این نتیجه رسید که ساختارهای خارج از ناتو نمی‌تواند امنیت بین‌المللی را تأمین کند.

نکته دیگر مورد نظر واقع‌گرایی در ارتباط با ناتو، رابطه میان قدرت‌های مؤسس اتحادیه‌ها و تداوم آنها می‌باشد. درخصوص ناتو، واقع‌گرایان بر این ادعا هستند که یکی از علت‌های تداوم ناتو پس از جنگ سرد، تمایل ایالات متحده آمریکا به استفاده از این سازمان به عنوان ابزار حفظ نفوذ خود در اروپا می‌باشد؛ همچنان‌که کنت والتز بیان می‌کند: «از نظر واقع‌گرایی، ناتو پس از پایان جنگ سرد، کارکرد خود را از دست داد و تداوم آن صرفاً ابزاری برای نفوذ آمریکا در سیاست‌های خارجی و نظامی دولت‌های اروپایی تلقی می‌شود. توانایی این کشور در گسترش و تداوم حیات این سازمان نشان می‌دهد که نهادهای بین‌المللی چگونه از سوی قدرت‌های بزرگ و در راستای تحقق منافع آنها ایجاد و حفظ می‌شوند (Waltz, 2000: 29)، البته در این خصوص بایستی به «عدم تقارن» توانمندی‌های میان آمریکا و دیگر اعضای ناتو توجه کرد. دخالت و حمله آمریکا در بوسنی، کوزوو، افغانستان نشان داد که قدرت و توان آمریکا بیشتر از بقیه کل اعضای ناتو می‌باشد. موضوعی که اروپائیان نیز خود بدان نتیجه رسیده‌اند که بدون قابلیت‌های این کشور، امکان پیروزی در این مبارزات وجود نداشت (Burton, 2012: 300)؛ بنابراین اروپا نیز حداقل جهت مقابله با تهدیدات خارجی تمایل به حفظ ناتو دارد و این مسئله تنها با همکاری آمریکا می‌تواند تحقق یابد، از سوی دیگر اعضای اروپایی ناتو در مشروعیت سیاسی اقدامات آمریکا نقش زیادی را ایفا کردند (هارتمن، ۱۳۹۰: ۱۵۳).

یکی دیگر از عوامل تداوم ناتو پس از جنگ سرد به زعم گرایان، تغییر ماهیت تهدید از برون دولتی به درون دولتی است. طرفداران رویکرد رئالیسم تدافعی به جای تأکید بر ساختار بین‌المللی، به نقش عوامل داخلی دولت‌های عضو در عضویت سازمان‌ها و تداوم آنها اعتقاد دارند. پایان جنگ سرد و ظهور تهدید جدیدی به نام تروریسم موجب حمله به افغانستان و تلاش در حذف طالبان شد. در واقع تهدید تروریسم بود که دولت‌های متأثر از آن را به همکاری با سایر اعضای سازمان جهت مقابله با آن تهدیدات وادار کرد.

یکی دیگر از مفروضات واقع‌گرایان در ارتباط با توسعه و تداوم ناتو، «ویژگی‌های نهادی» و سازمانی ناتو می‌باشد. به زعم واقع‌گرایان در سازمان‌های بسیار بزرگ و نهادینه مانند ناتو، مقامات و کارمندان آن «منافع قدرتمندی در تداوم آن دارند» (Waltz, 2000: 28).

در نهایت می‌توان گفت که واقع‌گرایان عوامل اصلی تداوم ناتو را در ظهور معادلات جدید قدرت در ساختار نظام بین‌الملل و نیز بروز تهدیدات نوین در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی می‌دانند که هرگاه با منافع نهادی درونی سازمان ناتو پیوند می‌خورد مایه تداوم آن می‌گردد.

## ۲. لیبرالیسم، اتحادیه‌ها و ناتو

### ۲.۱. لیبرالیسم و اتحادیه‌ها

برخلاف نظم واقع‌گرایانه که سنخ آرمانی آن «تعارض و امنیت» است در نظم لیبرالی، معنی و ایده اصلی وابستگی متقابل و «آزادی» است. برخلاف تصور واقع‌گرایان که پذیرش آزادی را مستلزم پذیرش ناامنی تلقی می‌کنند، لیبرال‌ها بر این باورند که در محیط فاقد آزادی، احساس امنیت بی‌معنی است و امنیت یک کنش‌گر با ناامن کردن و تهدید دیگران تحقق پیدا نمی‌کند (Baylis & Smith, 2001: 141-162). مبانی نظریه امنیتی لیبرالیسم برخلاف واقع‌گرایی که مبتنی بر جنگ می‌باشد، بر صلح متکی است. لیبرال‌ها اگرچه مانند واقع‌گرایان بر نظام بین‌المللی آنارشیک تأکید دارند، اما این وضعیت را غیرقابل اجتناب نمی‌دانند و برخلاف واقع‌گرایان، جنگ را واقعیت‌گریزناپذیر نظام بین‌المللی تلقی نمی‌کند. یکی از مفاهیم اساسی نزد لیبرال‌ها مفهوم «عقاید» می‌باشد؛ بر اساس نگاه آنها سیاست قدرت حاصل از عقاید بوده و آن مفهوم، امنیت را نزد کنش‌گران چهارچوب‌بندی می‌کند. از سوی دیگر با توجه به قابل تغییر

بودن عقاید امکان تغییر مفهوم امنیت نیز نزد کنش‌گران همواره وجود دارد (عبداله‌خانی، ۱۳۸۵: ۱۰۴).

با توجه به الگوهای فکری متفاوت در لیبرالیسم می‌توان چهار رویکرد امنیتی را مورد توجه قرار داد: رویکرد «نظم طبیعی امنیتی»، رویکرد «امنیت متکثر»، رویکرد «صلح دموکراتیک» و رویکرد «امنیت نهادگر». اولین و قدیمی‌ترین رویکرد لیبرالیستی امنیت، براساس اندیشه‌های امانوئل کانت و جرمی بنتام بنیان نهاده شده که بر وجود نظم طبیعی به مثابه «قانون بازار» تأکید دارد؛ بر این اساس بین منافع ملت‌ها هیچ تضاد ذاتی وجود ندارد. تأسیس جامعه ملل را براساس قابلیت تعمیم «قرارداد اجتماعی» از سطح ملی به سطح بین‌المللی می‌توان توضیح داد که دولت‌های مختلف جهان با الحاق به این جامعه دست به تشکیل یک فدراسیون صلح‌طلب خواهند زد و همین امر منجر به تقویت و گسترش صلح جهانی خواهد گردید (خانی، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

رویکرد امنیتی متکثر در قالب دو نظریه عمده «همگرایی منطقه‌ای»<sup>۱</sup> و «وابستگی متقابل»<sup>۲</sup> قابل مطالعه است. نظریه‌پردازانی هم‌چون «دیوید میترانی»، «ارنست هاس» و «کارل دویچ» ادعا می‌کنند که همکاری‌های فراملی برای حل مسائل مشترک منطقه‌ای و جهانی ضرورت دارد؛ از این حیث همکاری در یک بخش موجب «تسری» همکاری در بخش‌های دیگر خواهد گردید. به هر حال به زعم نظریه‌پردازان همگرایی، همکاری‌های فراملی، التهاب‌های ملی‌گرایانه را کاهش داده و امکان ایجاد ثبات و امنیت را افزایش می‌دهند، همکاری‌های منطقه‌ای می‌تواند به عنوان عامل بازدارنده عمل نموده و به تناسب میزان ثبات و ادغام می‌تواند ناامنی‌های درونی و بیرونی را مدیریت کند (کاظمی، ۱۳۶۶: ۶۷-۵۵).

براساس نظریه صلح دموکراتیک، دولت‌های دموکراتیک در حوزه‌های امنیتی و تلاش در ایجاد اتحادیه‌ها قرابت زیادی دارند. در این دولت‌ها ویژگی‌هایی چون؛ احساس مسئولیت و پاسخ‌گوئی نسبت به مردم، احترام به حاکمیت قانون، احترام به حقوق اقلیت‌ها و زنان، نظارت

<sup>۱</sup> Regional Integration

<sup>۲</sup> Interdependence

مردم و رسانه‌ها بر قوه مجریه، استقلال قوای مقننه، مجریه و قضائیه از یکدیگر موجب می‌شود که در مقابل تهدیدات دولت‌های غیردموکراتیک، با یکدیگر متحد شوند.

بنابراین دولت‌هایی که ساختارهای سیاسی داخلی مشابهی دارند، بیشتر به اتحادیه‌ها گرایش دارند (Burton, 2012: 30). یکی از عوامل دیگر مرتبط با نظریه صلح لیبرال، نقش تجارت بین‌الملل آزاد در شکل‌گیری اتحادیه‌های امنیتی است. براساس رویکرد امنیتی نهادگرایی لیبرال، صلح و امنیت بین‌المللی در نظام بین‌الملل آنارشیک، نیازمند وجود نهادها و «رژیم‌های بین‌المللی» است. به زعم لیبرال‌های نهادگرا، اتحادیه‌ها مجموعه‌ای از قوانین و قواعد می‌باشند که به تجویز عملکردها می‌پردازند، فعالیت‌ها را محدود می‌کنند و توقعات بازیگران را شکل می‌دهند، محدودیت‌ها و فشارهای ناشی از آنارشی بین‌المللی را بر دوش دولت‌ها کاسته و از طریق فراهم کردن اطلاعات، سرشکن کردن هزینه‌ها، عملی کردن ایده‌ها و تجمع توانمندی‌ها بر تهدیدات فائق می‌آیند (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۶۵). به عقیده لیبرال‌های نهادگرا، نهادها حداقل از سه طریق به افزایش همکاری میان دولت‌ها کمک می‌کنند؛ آنها موانع همکاری میان دولت‌ها از قبیل عدم قطعیت نیت دولت‌ها، بی‌اعتمادی و هزینه‌های بالای ناشی از آنها را کاهش می‌دهند، آنها در تأکید بر عمل جمعی، مسأله «دستاوردهای نسبی» و نقایص همکاری‌های مشترک نقش اساسی ایفا می‌کنند و نهایتاً نهادها، تبلور ابزارهای عملی هماهنگی میان مؤسسه‌ها خود محسوب می‌شوند (Webber, 2009: 16). از جمله کارکردهای دیگر نهادها؛ تمهید فرصت برای نظارت و مجازات رفتار دیگران، شکل‌گیری توافقات متقابل و موجب شفافیت امنیت ملی و نیت‌اعضاء می‌باشد (Wallander, 1995: 5).

## ۲.۲. لیبرالیسم و تداوم ناتو

همان‌گونه که در مبحث قبلی بدان پرداخته شد میان مفروضات لیبرالیسم و مسأله شکل‌گیری و تداوم فعالیت‌های ناتو در دوره جنگ سرد و پس از آن رابطه و قرابت بالایی وجود دارد:

یکی از اصول نظریه لیبرالیسم، نقش سیاست‌ها و عوامل داخلی دولت‌های عضو در تداوم این اتحادیه می‌باشد. وجود ارزش‌ها، هنجارها و ایدئولوژی مشترکی همچون دموکراسی،

لیبرالیسم و سرمایه داری میان اعضاء اتحادیه ناتو نقش اساسی در روند شکل گیری و تداوم این سازمان ایفا نموده است (Burton, 2012: 30).

براساس نظریه صلح دموکراتیک، دولت های دموکراتیک از منازعه با یکدیگر خودداری کرده و برای دفاع از ارزش های دموکراتیک مشترک در مقابل دولت های غیردموکراتیک دست به اتحاد می زنند؛ البته برخی از نظریه پردازان لیبرالیسم اقدام به تفکیک دو نوع لیبرالیسم از یکدیگر می نمایند: لیبرالیسم تدافعی که خواستار توسعه دموکراسی از طریق ابزارهای صلح آمیز می باشد و لیبرالیسم تهاجمی که خواستار توسعه دموکراسی از طریق ابزارهای غیرصلح آمیز است (Miller, 2010: 33). به زعم لیبرال ها هدف ناتو در دوره جنگ سرد حمایت از دموکراسی های اروپای غربی در مقابل ایدئولوژی کمونیسم بود ولی با پایان جنگ سرد، هدف ناتو گسترش و حمایت از دموکراسی در میان کشورهای اروپای شرقی و مرکزی بوده است (Burton, 2012: 31). افکار عمومی داخلی اعضای ناتو و رقابت میان گروه های قدرت در داخل این اعضاء نیز نقش پراهمیتی در تداوم فعالیت های ناتو داشته است. مداخله دولت کلبنتون در بوسنی و سومالی تحت تأثیر افکار عمومی آمریکا صورت گرفت؛ از سوی دیگر می توان انگیزه های تجاری گروه ها و لابی های داخلی پشت شعار توسعه دموکراسی را در تلاش آمریکا جهت حفظ و تداوم ناتو به خوبی تحلیل کرد؛ از سوی دیگر در الحاق اروپای شرقی و مرکزی به ناتو، دولت های ملحق دارای مقاصد اقتصادی و تجاری بوده اند؛ به عبارت دیگر با الحاق این کشورها به ناتو، موجبات ثبات و امنیت آنها فراهم گردیده و به تبع آن، سرمایه های خارجی جذب این کشورها شده و نهایتاً افزایش پیوندهای اقتصادی آنها با اروپای غربی را به همراه داشته است (Burton, 2012: 307). برخی از نویسندگان لیبرال به عوامل داخلی مانند؛ منابع محدود، بودجه محدود برای امور نظامی در برابر امور دیگری همچون بخش سلامت، آموزش، زیر ساختارها و امور رفاهی کشورها در تمایل دولت های غیر عضو اتحادیه جهت عضویت در این سازمان برای استفاده از منابع اعضای دیگر توجه نموده اند (Russett, 1982: 767-777). به زعم لیبرال ها، مادامی که اتحادیه هایی مانند ناتو می توانند امنیت اعضاء را تأمین کنند، آنها قادر خواهند بود به تداوم و شکل گیری فعالیت های دموکراتیک در داخل ادامه دهند.

یکی از مفروضات لیبرالیسم در چرایی تداوم ناتو پس از پایان جنگ سرد، «قابلیت نهایی» و سازمانی این اتحادیه‌ها می‌باشد. به زعم لیبرال‌ها خصوصیات نهادی ناتو موجب بازگشت آلمان پس از جنگ جهانی دوم به نظام اروپای غربی محسوب می‌شود. خصوصیات هم‌چون؛ سیستم کنترل و فرماندهی چندجانبه، شفافیت، مکانیزم‌ها جهت تسهیل امتیازات، همگرایی میان نیروهای ملی، تبادل اطلاعات مشترک راجع به میزان نظامی و نیروهای انسانی، تجارب مشترک، پروتکل‌های نحوه همکاری در عملیات از جمله دلایل نهادی تداوم ناتو پس از جنگ سرد محسوب می‌شود (Tuschoff, 1999: 140-142). به زعم لیبرال‌های نهادگرا، اگر چه ناتو ابتدا به خاطر بازدارندگی در مقابل شوروی ایجاد شده بود و بر این اساس با فروپاشی شوروی بایستی از میان می‌رفت ولی دارای ویژگی‌ها و ساختارهایی است که پس از فروپاشی شوروی نیز برای مواجهه با بی‌ثباتی و «عدم قطعیت» میان اعضاء و مواجهه با محیط جدید ایجاد همگرایی میان اعضاء را بیشتر از گذشته می‌نماید (Wallander, 2000: 705).

ادبیات دیگر مرتبط با چرایی تداوم ناتو از سوی لیبرالیسم، مسأله مدیریت امنیت در فضای جهانی شده می‌باشد، والندر و گیوهین در مقاله «قدرت و حکمرانی در دنیای جهانی شده» مهمترین عوامل تداوم ناتو را در موارد زیر برشمردند؛ وقتی تهدیدها از بین می‌روند، نهادهایی مانند ناتو به جای این‌که از بین بروند، نقش‌های جدیدی را ایفا می‌کنند؛ ناتو می‌تواند هم از حیث پذیرش اعضاء جدید و هم از جهت پاسخ به محیط خارجی در حال تغییر اقدام به مدیریت تغییرات به نفع اعضاء خود نمایند؛ تداوم ناتو می‌تواند از یک سو تهدیدات خارج از آن و از سوی دیگر تهدیدات امنیتی میان اعضاء خود را مدیریت نماید (Burton, 2012: 41-43)؛ بنابراین وجود توانمندی‌های مدیریت جهان در حال تغییر ناتو موجب تداوم حیات آن و توفیق در فعالیت‌های این سازمان گردیده است.

### ۳. سازه‌انگاری اجتماعی، اتحادیه‌ها و ناتو

#### ۱,۳. سازه‌انگاری اجتماعی و اتحادیه‌ها

ناتوانی جریان‌های اصلی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل یعنی نئولیبرالیسم و نئورئالیسم در تبیین و پیش‌بینی تحولات اوایل دهه ۱۹۹۰ به ویژه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به تبع آن نظام دوقطبی موجب ظهور جریان‌های نوین اندیشه هم‌چون سازه‌انگاری شد. کانون تمرکز

سازه‌انگاران، سرشت اجتماعی کنش‌گران چه در داخل یک واحد سیاسی و چه در نظام بین‌الملل می‌باشد. بر مبنای این نظریه، هر کنشگر دارای هویت اجتماعی است و این هویت در بطن تعاملات اجتماعی ساخته شده است؛ از این رو نمی‌توان یک کنش گر «ما قبل اجتماعی» را تصور کرد. هویت کنش‌گران از تعامل میان آنها شکل می‌گیرد؛ بنابراین هویت به معنای فهم‌های نسبتاً ثابت و مبتنی بر نقش خاص از خود و انتظارات از دیگران است و هر کنش‌گری هویت خود را از طریق مشارکت در «معانی جمعی» به دست می‌آورد (Smith, 2001: 224).

بنابراین انسان‌ها، کنش‌گران و دولت‌ها هویت‌های از پیش تعیین شده ندارند و هویت‌ها در روابط اجتماعی است که شکل می‌گیرد؛ از این منظر به لحاظ هستی‌شناسی، جهان اجتماعی جهانی است ساخته شده و نه جهانی که بتوان آن را طبیعی، مفروض و مسلم تلقی کرد، امکان دسترسی مستقل و بی‌واسطه به جهان وجود ندارد، همه کنش‌های انسانی در فضای اجتماعی شکل گرفته و معنا پیدا می‌کند (Onuf, 1989: 157).

در مفاهیم پایه روابط بین‌الملل، مهم‌ترین موضوعات مورد نظر هستی‌شناختی سازه‌انگاری، توجه به «انگاره‌ها»، «قواعد»، «هنجارها» و «رویه‌ها» می‌باشد. (ونت، ۱۳۸۴: ۲۳۴) برخلاف نظریات واقع‌گرایی و لیبرالیسم که کانون تمرکز هستی‌شناسانه خود را عوامل و منابع مادی قرار می‌دهند، سازه‌انگاری بر نقش تکوینی عوامل فکری و معنایی تأکید دارد. به زعم طرفداران این نظریه، منابع و توانمندی‌های مادی نیز در چهارچوب منابع فکری و معنایی قابل تفسیر و استفاده می‌باشد (Hammer & Katzentsein, 2002: 575-607). یکی از انتقادات اساسی که سازه‌انگاری بر نظریات لیبرالیسم (نئولیبرالیسم) و واقع‌گرایی (واقع‌گرایی جدید) وارد می‌کند، توجه صرف و بیش از حد به ماهیت مادی و سازماندهی نیروهای مادی در جامعه می‌باشد (ونت، ۱۳۸۴: ۱۶۱-۱۶۰). البته سازه‌انگاران، نقش عوامل مادی را در شکل‌دهی جهان اجتماعی نادیده نمی‌گیرند، بلکه بر این استدلال تأکید دارند که با وجود توانمندی‌های مادی، می‌توان به شکل فرهنگی‌تر در مورد ساختار اندیشید و به امکانات جدید برای تغییر دست یافت. (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۲۶)

پدیده مهم دیگر از منظر سازه‌انگاری، هویت واحدهای سیاسی است؛ بر این اساس فهم اینکه منافع چگونه شکل می‌گیرد در گرو فهم کیستی و چیستی کنش‌گران از خود و دیگران

می‌باشد (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۹). سازه‌انگاران درخصوص تمایل دولت‌ها به اتحادیه‌ها درصد پاسخ به چهارمسئله امنیتی در نظام بین الملل می‌باشند:

اولین مسئله، موازنه قدرت است. واقع‌گرایان سستی بر این استدلال بودند که دولت‌ها به وسیله قدرت متوازن می‌شوند ولی برخی واقع‌گرایان جدید از جمله استفن والت با طرح موازنه تهدید بر این استدلال پای می‌فشارند که دولت‌ها برای مقابله با تهدیدات علیه قدرت تهدیدگر متحد می‌شوند. مهم‌ترین مشکل واقع‌گرایان سستی و جدید این است که اگرچه آنها قادر به برآورد قدرت دشمن هستند ولی ناتوان از تبیین نحوه درک و فهم دولت‌ها از نیات و مقاصد خصمانه یا دوستانه طرف‌های رقیب می‌باشند؛ در حالی که طرح مفهوم هویت از سوی سازه‌انگاران به حل این مشکل کمک می‌کند. تبیین سازه‌انگاران هویت در نحوه شکل‌گیری تهدیدات و تشکیل اتحادیه‌ها، قدرت تحلیلی بالایی دارد. به زعم الکساندر ونت، «خود» براساس برداشتی که از وضعیت دارد نشانه‌ای برای «دیگری» می‌فرستد و دیگری این نشانه بر مبنای برداشت خود از وضعیت تفسیر می‌کند، در این تعامل است که هویت خود و دیگری به عنوان دوست یا دشمن شکل می‌گیرد. کنش‌گران با مشارکت در معانی جمعی، هویت کسب می‌کنند و این هویت به عنوان خصوصیت کنش‌گران بین‌المللی انگیزه‌ها و گرایش‌های رفتاری آنها به وجود می‌آورد (مشیرزاده ۱۳۸۴: ۳۳۲-۳۳۳).

مسئله دوم، معمای امنیتی است؛ این مسئله ناشی از تردیدی است که دولت‌ها در هنگام ارزیابی نیات دیگران با آن مواجه می‌شوند، بروز می‌نماید. به زعم سازه‌انگاران معمای امنیتی، ساختاری اجتماعی محسوب می‌شود که تحت تأثیر ادراکات متقابل و بین‌الذهانی کنش‌گران شکل می‌گیرد که براساس آن، دولت‌ها چنان نسبت به یکدیگر اعتمادشان را از دست می‌دهند که درخصوص مقاصد و نیات یکدیگر بدترین فرض‌ها را در نظر می‌گیرند و نهایتاً منافع ملی خود را در چهارچوب «فرهنگ خود یاری»<sup>۱</sup> تعریف می‌کند (Topf, 1989: 186-187).

برخلاف واقع‌گرایان، سازه‌انگاران معتقدند که قطعیت همیشه منجر به امنیت نمی‌شود، هم چنان که عدم قطعیت نیز به طور حتم نمی‌تواند رواداری به همراه داشته باشد. راه حل سازه‌انگاران برای غلبه بر معمای امنیتی، توسعه هویت‌های هم‌ساز و رشد هنجارهای مشترک می‌-

<sup>۱</sup> - Self helping Culture



باشد. تلاش در ایجاد اتحادیه‌ها و تداوم آنها یکی از موارد تجلی این مسأله می‌باشد؛ بنابراین دولت‌های دارای هویت مشترک می‌توانند منافع مشترکی را تعقیب کنند و در نتیجه در قالب یک اتحادیه سیاست خارجی مشترکی را اتخاذ نمایند.

نکته سوم مد نظر سازه‌انگاران در عرصه اتحادیه‌های امنیتی، فقدان جنگ میان دولت‌های لیبرال دموکراسی است. فارغ از عوامل تأثیرگذار داخلی در اتخاذ چنین سیاست‌هایی از سوی دموکراسی مانند ترس از شکست در انتخابات‌های بعدی توسط دولت‌مردان و بالا بودن هزینه جنگ و واکنش افکار عمومی نسبت به آنها، یکی از عوامل مهم عدم تمایل دولت‌های دموکراتیک برای وارد شدن جنگ با یکدیگر، وجود هنجارهای مشترک مصالحه و همکاری میان این دولت‌هاست که مانع از تعارض جنگ‌آفرین میان آنها می‌شود (Baenodenesquita, 2006: 642)

### ۲،۳. سازه‌انگاری و تداوم ناتو پس از جنگ سرد

از منظر سازه‌انگاران، مبنای شکل‌گیری سیاست‌های خارجی دولت‌ها تعریفی است که دولت‌ها از خود دارند. این به معنی هویت است. عوامل هویت‌ساز نیز در بستر اجتماعی و به صورت «بین‌الذہانی» و از طریق ارسال نشانه‌ها و علائم به دیگری و پاسخ دیگری به خود، شکل می‌گیرد. هنجارها، ارزش‌ها و زبان مشترک همگی در ساختن هویت مشترک اثر گذارند. یکی از حوزه‌هایی که کشورهای دارای هنجارها، ارزش‌ها و زبان مشترک در آن به اجماع می‌رسند امنیت جمعی است. تبلور امنیت جمعی، در نهادهای امنیتی هم‌چون ناتو است؛ بنابراین اگر دولت‌های دارای هویت مشترک می‌توانند منافع مشترکی را تعریف کنند، همکاری در حوزه‌های امنیتی یکی از اشکال اتخاذ سیاست خارجی مشترک محسوب می‌شود. یکی از آثار مهم در این حوزه به میشل ویلیامز و نیومن تعلق دارد که در مقاله‌ای با عنوان «از اتحادیه‌های به سوی جامعه امنیتی: روسیه و قدرت هویت»، علت اصلی تداوم ناتو پس از جنگ سرد را خودداری دولت‌های عضو این سازمان از بازگشت به ملی‌گرایی و نگاه مضیق به منافع خودی می‌داند. از دید این نویسندگان، ناتو به عنوان عاملی در مقابله با «فرد گرایی» دولت‌ها در قاره اروپا پس از جنگ سرد عمل می‌کند (Williams & Neumann, 2000: 29).

بر اساس نگرش سازه‌انگاری، ارزش‌ها و هنجارها و فرهنگ غربی نقش اساسی در شکل‌گیری و تداوم همکاری‌های امنیتی در قالب سازمان ناتو داشته است؛ از سوی دیگر خود ناتو در بازتولید ارزش‌ها و هنجارها و فرهنگ دموکراتیک غربی نقش اساسی ایفا کرده است. اعضای این سازمان از دانش و تجارب سازمان در بسترهای اجتماعی جدید بهره می‌گیرند (Burton, 2012: 49). دولت‌ها یاد می‌گیرند که در درون نهادهایی هم‌چون ناتو، به دوستان، شرکا و همسایگان خوب تبدیل شوند، آنها یاد می‌گیرند و متعهد می‌شوند که اعضای خوبی برای جامعه دموکراتیک بوده و خود را به عنوان عضوی از «باشگاه دموکراتیک» بدانند (Rise- Kappen, 1996: 365). براین اساس شکل‌گیری و تداوم ناتو در دوره جنگ سرد نه ناشی از تهدید اتحاد جماهیر شوروی بلکه براساس هویت جمعی لیبرال دموکراسی در مقابل «دیگری» به نام کمونیسم دارای ارزش‌های غیر لیبرال بوده است (Burton, 2012: 50). با پایان جنگ سرد هویت جمعی براساس منابع تهدیدزای دیگری در غرب شکل گرفته و فعالیت‌های ناتو را تداوم بخشیده است؛ به عبارت دیگر، تروریسم بین‌المللی به عنوان «دیگری» منبع اصلی هویت جدید ناتو عمل کرده است (Rise- Kappen, 1996: 367).

یکی دیگر از ایده‌های مهم سازه‌انگاران در مورد چرایی تداوم ناتو پس از جنگ سرد از سوی توماس ریم، مطرح شده است؛ وی اقدام به مطالعه وضعیت الحاق استونی به ناتو از منظر سازه‌انگاری نموده است. به زعم وی اشتباه رویکردهای واقع‌گرایانه این است که علت توسعه ناتو را تمایل اعضای جدید به حفظ امنیت خود در مقابل تهدیدات روسیه می‌دانند؛ در حالی که تلاش در شناسایی از سوی اعضای قدیمی ناتو و سهم شدن در ارزش‌های غربی نقش مهم تری در جهت‌گیری جدید استونی در الحاق به ناتو ایفا می‌کند؛ از این حیث این کشور خود را جزو جوامع غربی تعریف می‌کند که این موضوع در سیاست خارجی کشور تبلور یافته است (Rim, 2006:200).

بنابراین طبق این رویکرد، هویت غربی نقش اساسی در الحاق استونی به ناتو ایفا کرده است. نظریه‌پردازان سازه‌انگار دیگری نیز در خصوص نقش ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر در تداوم ناتو پس از جنگ سرد، مطالعاتی را انجام داده‌اند که از جمله آنها پیتروان هام، فیرک و ونیر می‌باشد. براساس مطالعات هام، مداخله ناتو در بحران کوزوو و بوسنی بیشتر از

آنکه یک موضوع امنیتی تلقی شود، با هدف بازتولید و تقویت جامعه سیاسی غربی و تلاش در تحقق ارزش‌های آن جامعه مانند دموکراسی و حقوق بشر بوده است (Hom, 2003: 395).

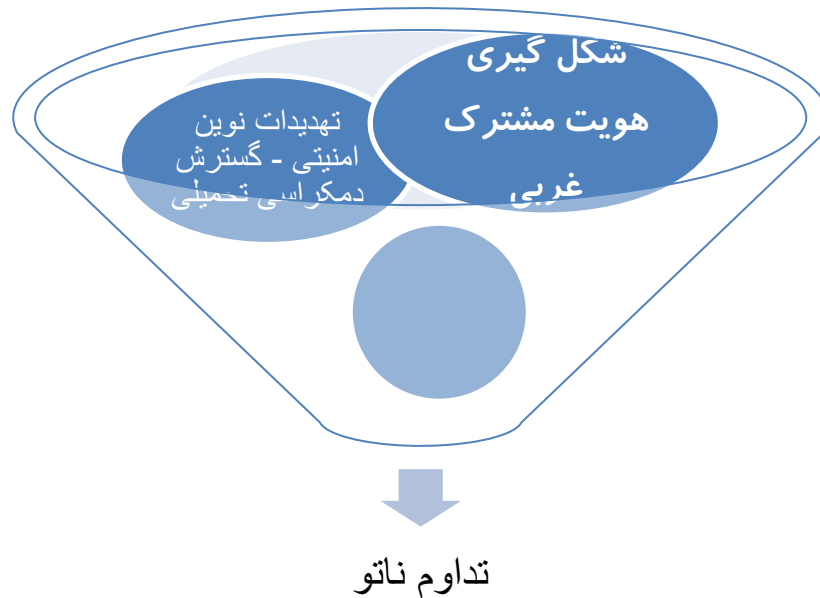
فیرک و ونیر نیز بر این استدلال، تأکید می‌کنند که گسترش ناتو به سمت شرق و تداوم آن، متأثر از تهدید هویت این سازمان بوده و تداوم این سازمان در جهت فرایند رویکرد گسترش قدرت نرم و اشاعه ارزش‌های جهان غرب صورت می‌گیرد (Fierk & Wiener, 1999: 737).

فرانک شیمن نیز در مقاله‌ای با عنوان «توسعه ناتو: تبیین سازه‌انگاران از ریشه‌های منافع ملی» در صدد ارائه یک رویکرد سازه‌انگارانه از تداوم ناتو می‌باشد. به نظر او علت اصلی تمایل دولت‌ها به عضویت در ناتو را ورود در یک هویت غربی می‌دانند که این مسأله از طریق فرایند «جامعه‌پذیری» اتفاق می‌افتد که براساس آن دولت‌های جدید در جستجوی کسب ارزش‌ها و هنجارهای غربی می‌باشند. از دید او دولت‌های اروپای شرقی در گذشته به یک بلوک تعلق داشته‌اند و با الحاق به ناتو در صدد احیاء هویت خویش برآمدند (Schimmel, 1999: 199).

الکساندر ونت نیز به عنوان معروف‌ترین محقق سازه‌انگاری در مقاله مشهور «آنارشی آن چیزی است که دولت‌ها با شیوه فهم خود می‌سازند»، شکل‌گیری و تداوم ناتو را اقدامی جهت بازسازی هویت قدیمی در اروپا با ورود به فضای جدید می‌داند. کریستوفر همر و کاتزنشتاین نیز در تبیین هویت جمعی واحدهای سیاسی غربی در شکل‌گیری ناتو، برخورداری از میراث تمدنی و فرهنگی مشترک جهان غرب را به عنوان عنصر هویت‌بخش در شکل‌گیری و تداوم ناتو تلقی می‌کنند و بر این باورند که تنها با توسل به فهم نیروهای معنایی، هنجارها و قواعد می‌توان مسأله پیدایش و تداوم ناتو را تبیین کرد. در مقابل به دلیل فقدان چنین میراث مشترکی در آسیا، سازمانی مانند ناتو ایجاد نشده است.

چنان که در این مرور گذرا نشان داده شد این سه رویکرد نظری، هر یک نکات مهمی را در تبیین عوامل پیدایی و تداوم ناتو مطرح می‌کنند، اما هیچ‌یک به تنهایی نمی‌توانند این پدیده مهم در عرصه جهانی را توضیح دهند. نگاه تعارض محور مادی واقع‌گرایی، گرچه امنیت‌جویی مبتنی بر مبانی مادی را مورد توجه قرار می‌دهد، اما نه نقش ارزش‌های صلح‌جویانه را در نظر می‌گیرد و نه می‌تواند تأثیر نظام ایده‌ها و انگاره‌های کنش‌گران بین‌المللی را به درستی در تحلیل‌های خود وارد کند؛ از سوی دیگر در نظریه‌های لیبرال نیز واقعیات مربوط به سیاست

قدرت و نیز ساختار آگاهی‌های اجتماعی نادیده گرفته شده است. در برداشت‌های سازه‌انگاران نیز، گاه چنان به نقش انگاره‌ها و ایده‌ها پرداخته می‌شود که راه را بر فهم واقعیات سیاست - قدرت می‌بندد. از این رو به نظر می‌رسد که با تکیه بر برداشتی سازه‌انگارانه می‌توان عناصری از دو نظریه دیگر نیز برگرفت و به رویکردی نوین دست یافت؛ در این برداشت جدید، مبنای اصلی شکل‌گیری و تداوم ناتو، هویت مشترک غربی است، اما تهدیدات امنیتی ناشی از تحول نظام بین‌الملل و حاکمیت لیبرالیسم تهاجمی نیز در تداوم ناتو نقش داشته است. این رویکرد در نمودار ذیل تلخیص شده است:



### نتیجه گیری

هریک از رویکردهای سه‌گانه واقع‌گرایی / لیبرالیسم / سازه‌انگاری اجتماعی سهمی در تبیین نظری شکل‌گیری و تداوم ناتو دارند، ولی هیچ‌یک از آنها به تنهایی قادر نیست چرایی شکل‌گیری و تداوم این سازمان را توضیح دهد؛ بنابراین نیازمند یک چهارچوب نظری بین‌نظری در خصوص تداوم ناتو هستیم: مسأله اندازه‌گیری قدرت مورد نظر واقع‌گرایی امر بسیار دشواری است و در این امر بایستی به دنبال تحلیلی فراتر از توانمندی‌های نظامی و اقتصادی رفت. در مورد موضوع قطبیت در نظام بین‌الملل و بررسی تأثیرات آن نیز تردیدهایی وجود دارد. اگر چه در نظام دو قطبی دوران جنگ سرد امکان تحلیل وجود داشت، ولی با پایان جنگ سرد به دلیل شکل‌گیری محیط‌های امنیتی مختلف، منازعات درون‌دولت‌ها و کنش‌گران غیردولتی، موضع واقع‌گرایان را متزلزل می‌سازد.

در خصوص لیبرالیسم نیز نهادهای بین‌المللی پس از جنگ سرد چندان توفیق نداشته‌اند و اغلب مواقع این نهادها ابزاری در دست قدرت‌های بزرگ به ویژه ایالات متحده آمریکا بوده‌اند و هیچ‌یک از گرایش‌های آن نمی‌تواند تحلیل خودبسنده از تحولاتی هم‌چون گسترش ناتو ارائه کند.

نظریه سازه‌انگاری نیز در توضیح تحولات نوین کاملاً مصون و خودکفا نیست. تلاش نهادهای بین‌المللی برای اقداماتی فراتر از ناتو در حوزه امنیتی و شکل‌گیری نهادهای امنیتی خارج از فرهنگ واحد و مشترک، دلالت بر این مسأله دارند که هویت، الزاماً نمی‌تواند در تداوم سازمان‌ها مؤثر باشد. به عنوان مثال ممکن است توسعه‌طلبی ناتو در اروپای شرقی با مفهوم هویت سازگار باشد، ولی حمله ناتو به عراق نمی‌تواند بین هویت و تداوم ناتو پیوندی منطقی برقرار کند.

بنابراین هیچ‌یک از نظریه‌های سه‌گانه به تنهایی از جامعیت لازم برای تبیین پیدایش و توسعه ناتو برخوردار نیستند. از این حیث نیازمند تبیین‌هایی هستیم که هم سطح تحلیل بین‌المللی و هم سطح تحلیل داخلی را مورد توجه قرار دهد.

مطالعات تجربی و تاریخ اقدامات و عملکردهای ناتو نیز نشان می‌دهد که در تداوم این سازمان در دوره‌های تاریخی مختلف، منابع مختلفی نقش داشته‌اند؛ در دوره جنگ سرد منابعی

مانند تهدیدات اتحاد جماهیر شوروی، ظهور منافع ژئواستراتژیک ناتو، افزایش نقش ساختاری و خصوصیات سازگاری نهادی ناتو، نقش سلاح‌های هسته‌ای و رهبری سازمان ناتو در اتحاد و کاهش اختلاف نظرهای میان اعضای ناتو از جمله منابع عمده ناتو محسوب می‌شدند. در دوره پس از جنگ سرد نیز منابعی مانند: توسعه دموکراتیک ناتو، تلاش نهادی جهت غلبه بر منازعات میان دولتی، تضعیف سایر بازیگران امنیتی چندجانبه مانند سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپایی، برنامه هسته‌ای و خلع سلاح، رهبری سیاسی سازمان مانند کلینتون و دبیر کل سازمان ملل و بهره‌گیری از جنگ خلیج فارس و تمهیدات جدید از جمله عوامل توسعه و تداوم ناتو پس از جنگ سرد محسوب می‌شوند که هر یک گویای اهمیت عناصر مطرح در رویکرد تلفیقی نوین به تبیین این پدیده مهم است.

**منابع:**

- عبدالله خانی، علی. (۱۳۸۵). *نظریه های امنیت*، تهران: ابرار معاصر تهران.
- عسگرخانی، ابومحمد. (۱۳۸۳)، *رژیم های بین المللی*، تهران: نشر ابرار معاصر تهران.
- کاظمی، علی اصغر. (۱۳۶۶)، *نظریه همگرایی در روابط بین الملل*، تهران: قومس.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۴)، *تحول در نظریه های روابط بین الملل*، تهران: سمت.
- ونت، الکساندر. (۱۳۸۴)، *نظریه اجتماعی سیاست بین الملل*. ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: سمت.
- هارتمن، یورگن. (۱۳۹۰)، *روابط بین الملل*، ترجمه: جواد قدسی، تهران: سمت.
- هادیان، ناصر. (۱۳۸۲)، «سازه انگاری، از روابط بین الملل تا سیاست خارجی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال هفدهم، شماره ۲.
- Buzan, B. (1991), **People, State and Fear**, Colorado: Lynnerienner.
- Buzan, B. (1993), **The Logic of Anarchy: Neorealism to Structural Realism**, New York: Colombia University Press.
- Baylis, John & Smith Steve. (2009), **The Globalization of World Politics**, Oxford: Oxford University Press.
- Onuf, N. (1989), **World of Our Making**, Colombia University of South Carolina Press.
- Schimmeifening, F. (2003), **the EU NATO and Integration of European: Rules and Rhetoric**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Tuschoff, C. (1999), **Alliance Cohesion and Peaceful Change in NATO**, Oxford: Oxford University Press.
- Wallander. C.A. (1995), **Mortal Friends, Best Enemits: German – Russian Cooperation after the Cold War**. London: Cornell University Press.
- Fierk, k. M. and Wiener, A. (1999), “Constructing Institutional Interest: EU and NATO Enlargment”, **Journal of European Public Policy**, VOL. 6.
- Hemmer, C. and Katzenstein, P. (2002), “Why Is There NATO in Asia? Collective Identity, Regionalism and the Origins of Multilateralism”, **International Organization**, Vol. 56, No. 3.

- 
- Locatelia, A. & Testoni, M. (September 2009), "Intra \_ Allied Competition and Alliance Durability: The Cases for Promoting a Division of labour Among NATO Allies". **European Security**, Vol. 18, No. 3.
  - Mearshiemer, J. (1990), "Back to the Future: Instability in European after the Cold War", **International Security**, vol. 15.
  - Miller, b. (2010), "Explaining Changes in U.S. Grand Strategy, The Rise of Offensive Liberalism and the War in Iraq". **Security Studies**, N.19.
  - Mequita, benode (2006), "Intervention and Democracy", **International Organization**, No. 60.
  - Rim, Toomas (2006), "Estonia and NATO: A Constructivist View of National Interest and Alliance Behavior", **Baltic Security and Defence Review**, vol. 8.
  - Rodloff, Peter (2013), "Offensive Realism, Defensive Realism and Role of Constrains", **The Mid South Political Sciences Review**, vol. 41.
  - Russett, B. (1982), "Defense Expenditures and National Well being", **American Political Science Review**, vol. 76.
  - Risse kappen, T. "Collective Identity in a Democratic Community: The case of NATO" in katzenstein, P.J. (ed.), **Culture of National Security**, Colombia University Press.
  - Smith, Steve. (2009), "Reflectivist and Constructivist Approaches in International Theory", (eds.), in **Globalization of World Politics**.Oxford University Press.
  - Snyder, J. (1990), "Alliance Theory: A Neorealist First Cut" **Journal of Inter national Affairs**. Vol. 44.
  - Snyder, J. (1968), "Alliance Poitics", **International Security Quarterly**, Vol. 12.
  - Taliaferro, J. w. (2001), "Security Seeking under Anarchy: Defensive Realism Revisited", **International Security**, vol. 25. No. 3.
  - Vanhom, P. (2003), "Security and Culture, or Why NATO Wont Last", **Security Dialogue**, No. 32.



- 
- Webber, Mark (April 2009), “Thinking NATO through Theoretically”, **Paper Presented to the ECPR Joint Session, Lisbon.**
  - Wallander, C.A. (2000), “Institutional Assets and Adaptability: NATO after the Cold War” .**International Organization**, N.54.
  - Walt, S. (1997), “Why Alliances Endure or Collapse” **Survival**, No. 39.
  - Waltz, K.N. (2000), “NATO Expansion: A Realist View”, **Contemporary Security Policy**, Vol. 21.